

فرهنگ اصطلاحات  
استعاری و نمادین عرفانی  
عبدالرضا قریشی





- 
- سرشناسه : قریشی، عبدالرضا، ۱۳۴۸-  
عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ اصطلاحات استعاری و نمادین عرفانی / عبدالرضا قریشی.  
مشخصات نشر : تهران: نشر سخن، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری : ۳۰۴ص.  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۰-۰۴۱-۹  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۹۵-۳۰۳.  
موضوع : عرفان - اصطلاح‌ها و تعبیرها  
موضوع : Mysticism -- Terminology  
رده‌بندی کنگره : BP۲۷۴/۳  
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۸۰۳  
شماره کتابشناسی ملی : ۷۵۳۵۸۶۴
-

---

## فرهنگ

اصطلاحات استعاری و نمادین عرفانی



---

فرهنگ  
اصطلاحات استعاری و نمادین عرفانی

---

---

عبدالرضا قریشی

---



انتشارات سخن



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

[www.sokhanpub.net](http://www.sokhanpub.net)

E.mail: [Sokhanpub@yahoo.com](mailto:Sokhanpub@yahoo.com)

[Instagram.com/sokhanpublication](https://www.instagram.com/sokhanpublication)

[Instagram.com /sokhan.novel](https://www.instagram.com/sokhan.novel)

[Telegram.me/sokhanpub](https://www.telegram.me/sokhanpub)

---

## فرهنگ اصطلاحات استعاری و نمادین عرفانی

نویسنده: عبدالرضا قریشی

ویراستار و صفحه آرا: نعیمه درویشی

چاپ اول: ۱۴۰۰

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت نو

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۰-۰۴۱-۹

---

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۶۶۹۵۳۸۰۴ و ۶۶۹۵۳۸۰۵

فروش آنلاین و پشتیبانی سایت: ۶۶۹۵۲۹۹۶

تقدیم به محضر شریف استادانم:

دکتر حسن انوری

دکتر رسول شایسته

دکتر غلامرضا ستوده

دکتر علی رواقی

که سال‌ها ریزه‌چینِ خوانِ علم و ادب و معرفتشان بوده‌ام.

فرهنگ حاضر بخشی از رسالهٔ دکتری اینجانب است که در دانشگاه گیلان و با راهنمایی و مشورت‌های استادان بزرگوام آقایان دکتر عباس خائفی، دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو و دکتر احمد رضی به انجام رسید. عنوان رساله بررسی فرهنگ‌های عرفانی فارسی و ارائهٔ یک فرهنگ عرفانی جدید بر پایهٔ روش‌های نوین فرهنگ‌نویسی بود. در اثنای نگارش رساله، به پیشنهاد استاد بزرگوام، استاد و اسوهٔ علم و اخلاق، دکتر حسن انوری بنا شد که اصطلاحات استعاره‌ی عرفانی متمایز و مشخص شوند تا فرهنگ مجزایی برای این اصطلاحات تهیه گردد. بنا به پیشنهاد و با راهنمایی ایشان، در حدود یکصد و چهل اصطلاح پرکاربرد و مهم که مورد نیاز بسیاری از دانشجویان و عموم علاقه‌مندان به عرفان و تصوف است، انتخاب و کار بر روی آن آغاز شد. علاوه بر بهره‌مندی از نظرات استاد انوری، راهنمایی‌ها، تذکرات و پیشنهادهای این بزرگواران نیز نقش مهمی در پیش‌برد و انجام کار داشته‌است که همیشه سپاسگزارشان خواهیم بود: خانم‌ها، اکرم سلطانی و دکتر اعظم سعادت. آقایان، منصور صفرزاده، دکتر ایرج مهرکی و دکتر ایرج شهبازی.



از مدیر محترم انتشارات سخن، جناب آقای علی اصغر علمی و همه کارکنان محترم این موسسه که در این اوضاع سخت اقتصادی و وانفسای کار فرهنگی، این کار را به سرانجام رساندند و نیز سرکار خانم نعیمه درویشی که کار ویراستاری و صفحه‌آرایی را به عهده داشتند، بی‌نهایت سپاسگزارم. در پایان از همسر و فرزندانم ( ناهید، یگانه و یزدان) که کاستی‌ها و تلخی‌هایم را تحمل کرده‌اند، ممنونم.

## فهرست

۱۱	نشانه‌های اختصاری و قراردادی
۱۳	جدول آوانگاری
۱۵	مقدمه
۱۵	مفهوم عرفان و تصوف
۱۸	پیدایش تصوف در جامعه اسلامی
۲۰	سرچشمه‌های فکری عرفان و تصوف اسلامی:
۲۳	شعر فارسی و عرفان و تصوف
۲۴	تأثیر متقابل عرفان و تصوف و شعر فارسی
۲۵	اصطلاح (Idiom)
۲۶	اصطلاحات عرفانی
۲۸	استعاره (Metaphor)
۲۸	نماد (Symbol)

۲۹	.....نظام اصطلاح‌سازی عرفان و تصوف.....
۳۰	.....ضرورتِ آشنایی با اصطلاحاتِ عرفانی.....
۳۳	.....پیشینهٔ فرهنگ‌نویسی.....
۳۴	.....سیر تاریخی شکل‌گیری شرح اصطلاحات عرفانی.....
۳۶	.....ویژگی‌های فرهنگِ حاضر.....
۳۷	.....- چگونگی انتخاب اصطلاحات.....
۴۱	.....فهرست اصطلاحات.....
۲۷۱	.....خلاصه‌ای از مفاهیم اصطلاحات استعاره‌ای و نمادین عرفانی.....
۲۹۵	.....فهرست منابع و مأخذ.....
۳۰۳	.....فهرست مقالات.....

## نشانه‌های اختصاری و قراردادی

ا: اسم	اِمص: اسمِ مصدر
ش: شماره	ص: صفت
ص: نشانگرِ صفحه در داخلِ کمانکِ نشانی شاهد	(ص): صلی الله علیه و آله و سلّم
ع: عربی	فا: فارسی
م: داخل پُرانتز در برابر نام برخی از افراد به معنی متوقی و در گذشته است.	ق: قید
م: داخل پُرانتز در برابر شماره معنی برخی از اصطلاحات، نشانه معنی است.	
مص: مصدر	ه: هجری
ه.ق: هجری قمری	← نگاه کنید به، رجوع کنید به
-: نشانه ترکیب ذیلِ اصطلاح	*: نشانه آغازِ شاهد



## جدول آوانگاری

a	اَ	b	ب	h	هـ.ح	g	گ
e	اِ	p	پ	x	خ	L	ل
o	اُ	t	ت.ط	d	د	m	م
ā	اَآ	s	س.ث.ص	z	ذ.ز.ض.ظ	n	ن
i	ای.ئی	j	ج	r	ر	v	و
ow	و خوف /xowf	č	چ	q	غ.ق	y	ی
'	ع.ء شمع	š	ش	f	ف	ž	ژ



## مقدمه

در فرهنگ حاضر اصطلاحات استعاری و نمادین عرفان و تصوف با پشتوانه شواهدی از متون نظم و نثر عرفانی فارسی، تألیف شده از قرن پنجم تا سیزدهم هجری، بررسی شده و تعاریف و مفاهیم آن‌ها که از دل متون استخراج گردیده، در اختیار مخاطب قرار گرفته است.

بسیاری از متون نثر و نظم فارسی مربوط به عرفان و تصوف هستند؛ یعنی یا در شمار متون تعلیمی عرفانی هستند یا در توضیح و شرح باورها، عقاید، رسوم و اصول عرفانی تألیف و تصنیف شده‌اند و یا در نقد و بررسی آراء و عقاید و تعلیمات عرفانی پدید آمده‌اند. از آغاز قرن ششم هجری میدان فراخ شعر فارسی در اختیار عارفان و صوفیان قرار گرفت و عارفان شاعر یا شاعران عارف با استفاده از ابزار نیرومند شعر، اندیشه‌ها و افکار خود را در جامه اصطلاحات خاص در سطح وسیعی از سرزمین‌های تحت تأثیر زبان فارسی ترویج دادند.

## مفهوم عرفان و تصوف

عرفان و تصوف مفهومی است پیچیده و پُر رمز و راز. اگر بتوان تعریفی از آن ارائه کرد، شاید این‌گونه بتوان گفت که عرفان معرفتی است شهودی به واقعیت حقیقی هستی که همانا خداست. شناخت و معرفتی که فرآیندی درونی دارد و هدف آن رسیدن به حقیقت مطلق و اتصال به خداست.



هدف عرفان رسیدن به حقیقت نهایی هستی و شناخت کامل اوست. این حقیقت خدایی است که نور او همه هستی را فراگرفته و همه آفریده‌ها جلوه‌هایی از این نور هستند. عارف و صوفی برای رسیدن به این هدف به ابزار نیاز دارد مانند گذشتن از خود و نیازهای خود، پشت پا زدن به دنیا و زیبایی‌های آن، تبدیل ویژگی‌های بشری به صفات الهی و صفای دل.

این مفهوم دو اصطلاح را دربر دارد: عرفان و تصوف. در متون و آثاری که از سوی بزرگان و دانشمندان این مکتب، یا از سوی منتقدان و دیگر پژوهشگران نگاشته شده، هر یک از این دو اصطلاح در بسیاری از موارد به تنهایی و نمایندگی از دیگری به کار رفته است؛ یعنی گاهی تصوف و تصوف اسلامی در معنای کلیت آن استفاده شده و گاهی نیز با عنوان عرفان و عرفان اسلامی از آن یاد گردیده و حتی عارف و صوفی هم در یک معنا به کار رفته است. با در نظر گرفتن تمام تعاریف و مصادیقی که برای این دو اصطلاح در پی می‌آید، می‌توان گفت که عرفان یک مفهوم کلی و عام است که شامل مباحث و برنامه‌های علمی و نظری برای رسیدن به وحدت و فنای در ذات خداست، ولی تصوف یکی از شاخه‌ها، زیرمجموعه‌ها و یکی از جلوه‌های عرفان است. تصوف روشی است عملی که پیروان آن اعمال و تکالیف معینی را زیر نظر شخصی به نام مرشد و پیر انجام می‌دهند. این آداب و قوانین به وسیله بنیان‌گذاران و پیران هر فرقه و طریقت وضع می‌شود تا صوفی و سالک را به سرمنزل مقصود که همانا رضایت پیر و خداست، رهنمون شود. این حکایت از اسرارالتوحید می‌تواند تأییدی بر این گفته باشد: «خواجه مصعد پسر خواجه امام مظفر حمدان نوقانی گفت که یک روز شیخ بوسعید، قدس الله روحه العزیز، با پدرم نشسته بودند. پدرم شیخ را گفت: صوفیت نگویم و درویش نگویم، بلکه عارفیت گویم به کمال. شیخ بوسعید گفت: آن بود که او گوید.» (صفا، ۱۳۸۸: ۳۴۳)

درباره معنا، مفهوم و ریشه‌شناسی این دو اصطلاح در طول زمان بحث‌ها و پژوهش‌های دامنه‌داری انجام گرفته و نظرات گوناگونی ابراز شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

**الف. عرفان:** اصطلاح عرفان در زبان عربی از ریشه «عَرَفَ» و به معنای شناختن است. شناختنی عمیق و باطنی که هدف آن معرفت خدا و رسیدن به اوست. «علمای اصول فرق نکرده‌اند میان علم و معرفت و هر دو را یکی گفته‌اند، اما مشایخ این طریقت (رض) علمی را که مقرون معاملت و حال باشد و علم آن عبارت از احوال خود کند آن را معرفت خوانند، و مر عالم آن را عارف، و علمی را که از معنی مجرد بود و از معاملت خالی آن را علم خوانند و مر عالم آن را عالم. پس آنکه به عبارت مجرد و حفظ آن بی حفظ معنی عالم بود و مر عالم خوانند و آنکه به معنی و حقیقت آن چیز عالم بود



ورا عارف خوانند.» (کشف‌المحجوب، ۵۵۸)

برخی از معادل‌های غربی عرفان عبارتند از:

۱. mysticism (میستیسیسم). به معنای معرفتِ بی‌واسطه به خدا.
  ۲. gnosticism (گنوستیسیسم). هم‌ریشه با gen هند و اروپایی، jna سانسکریت، zan اوستایی، و dān فارسی. به معنای معرفتِ مستقیم و بی‌واسطه به حقیقتِ معنوی.
  ۳. sufism (سوفیسم). به معنای دانش و حکمت یا جُستنِ علم و آگاهی.
  ۴. contemplation (کانتِملیشن). به معنای توجه و تأمل یا به تفکر و تأمل پرداختن.
- ب. تصوف: دربارهٔ پیشینه و ریشهٔ کلمه‌های «صوفی» و «تصوف» در جامعهٔ اسلامی که از قرن دوم هجری رواج پیدا کرده، نظرات و عقاید گوناگونی بیان شده است:
۱. گفته شده که واژهٔ صوفی جامد است و از هیچ کلمهٔ دیگری مشتق نشده است.
  ۲. صوفی را برگرفته از واژهٔ یونانی sophia دانسته‌اند، به معنای دانش.
  ۳. صوفی را مشتق از کلمهٔ «صوفه» گفته‌اند، که نام قبیله‌ای از اعراب پیش از اسلام بود. اهل این قبیله به زهد و پارسایی مشهور بودند و به هنگام برگزاری مراسم حج، خدمت‌رسانی به زائران برعهدهٔ اینان بود.
  ۴. صوفی مشتق از «صَفَه» دانسته شده. صَفَه بخشی از مسجدِ پیامبر اکرم (ص) در مدینه بود که تعدادی از یارانِ فقیر و زاهدپیشهٔ پیامبر در آنجا ساکن بودند و اوقاتِ خود را به عبادت می‌گذراندند. به آنان «اهلِ صَفَه» گفته می‌شد.
  ۵. گفته شده که صوفی از ریشهٔ «صوفانه» است. نام گیاهی که در بیابان می‌رویده و زاهدان و فقیران آن را می‌خوردند.
  ۶. صوفی را مشتق از واژه‌های «صفا» و «صفوت» دانسته‌اند که به ویژگی صفای باطن و اخلاص و پاک‌ی صوفی اشاره دارد.
  ۷. صوفی را از ریشهٔ «صف» دانسته‌اند، بدین معنا که همان‌گونه که اهلِ صَفَه در صفِ اولِ نماز جماعت قرار داشتند، صوفیان نیز در راهِ شناختِ حقیقت در اولِ صف هستند.
  ۸. صوفی را مشتق از کلمهٔ «صوف» به معنای پشم بز یا آهو دانسته‌اند، چراکه صوفیان نخستین مانند فقیران و زاهدان، جامه‌های خشن و بافته‌شده از پشم به تن داشتند. (شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، مقدمه: ۹ و ۱۰) و (مفهوم عرفان، ۵۵)

ابوریحان بیرونی در این باره این گونه نظر داده است: «چون در اسلام قومی به عقاید آنان (سوفیه= حکما) نزدیک شدند، خود را سوفی نام گذاشتند، و چون جمعی این لغت و اشتقاق را نمی دانستند، سوفیه را به اصحابِ صُفّه که در زمان پیغمبر بودند و به خداوند توکلی بسیار داشتند، نسبت می دهند و آنگاه این اسم به تصحیف مشتق از صوف (= پشم آهو یا بز) شناخته گردید.» (تحقیق مالهند، ۱۹)

ابوالقاسم قشیری مجموعه‌ای از نظرات را نقل کرده و رای خود را درباره ریشه اصطلاح تصوف این گونه بیان کرده است: «این (صوفی) اسمی نیست که اندر زبان تازی او را باز توان یافت، یا آنکه آن را اشتقاقی است. ظاهرترین آن است که لقبی است چون لقب‌های دیگر؛ اما آن که گوید این از صوف است و تصوّف صوف پوشیدن است، چنان که تَقْمُصّ پیراهن پوشیدن است، این روی بود ولیکن این قوم به صوف پوشیدن اختصاص ندارند و اگر کسی گوید ایشان منسوب‌اند با صُفّه مسجد رسول (ص)، نسبت با صفه بر وزن صوفی نباشد؛ و اگر کسی گوید این از صفا گرفته‌اند، نسبت با صفا دور افتد بر مقتضی لغت؛ و اگر گویند با صف اول نسبت کنند، چنان که گویی اندر صف اول آمد، از آنجا که نزدیکی ایشان است به خداوند تعالی، این نسبت مقتضی لغت نباشد و این طایفه مشهورتر از آنند که در تعیین ایشان به قیاس لفظی حاجت آید یا استحقاقی از اشتقاقی.» (ترجمه رساله قشیریه، ۴۶۸-۴۶۷)

دکتر قاسم غنی نیز نظر خود را این گونه بیان نموده است: «نزدیک‌ترین قول‌ها به عقل و منطق و موازین لغت این است که صوفی کلمه‌ای عربی است و مشتق از لغت «صوف»، یعنی «پشم». وجه تسمیه زُهاد و مرتاضین قرون اولیه اسلام به صوفی آن است که لباس پشمینه خشنی می پوشیده‌اند.» (تاریخ تصوف در اسلام، ۴۵/۲)

یادآوری این نکته لازم است که تصوف ظاهری دارد و باطنی. اگر ظاهر آن پشمینه پوشی بوده، باطن آن صفای دل و تصفیة درون است:

نه پیر بود به صحبت دیرینه	«صوفی نبود به فوطه و پشمینه
انصاف بده صوفی و آنگه کینه؟	صوفی باید که سینه صافی دارد
	اوحدالدین کرمانی (دیوان، ۱۴۸)
نه از لباس صوف و خیاطی و دَب.	«هست صوفی آنکه شد صفوت طلب
مولوی (مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۳)	

## پیدایش تصوف در جامعه اسلامی

بعد از پیروزی اعراب مسلمان بر امپراطوری‌های روم و ایران و تسلط آنان بر سرمایه‌های عظیم



فرهنگی و اقتصادی این کشورها، ثروت فراوانی به سرزمین مسلمانان سرازیر شد. به تدریج ثروت‌اندوزی و تجمل‌گرایی در جامعه اسلامی جایگزین زندگی ساده و بی‌آلایش مسلمانان شد. این وضع بعد از روی کار آمدن **امویان**، به‌ویژه دورهٔ خلافت **معاویه** و پسرش **یزید**، بدتر هم شد. تقسیم غنائم و مالیات و خراج در بین این خاندان و منسوبان به آنها باعث شد که عدهٔ خاصی دارای ثروت عظیم و بادآورده گردند و در نتیجه اختلاف طبقاتی در جامعه به طرز دردآوری رو به افزایش نهاد. این تجمل‌گرایی در شیوهٔ حکومت و خلافت اسلامی نیز به چشم می‌خورد. این پدر و پسر خلافت اسلامی را به سلطنت به شیوهٔ پادشاهان ایران و روم تبدیل کردند. کاخ‌ها و قصرهای مجلل ساختند. خدم و حشم بسیاری به دور خود گرد آوردند. بذل و بخشش‌های بی‌حساب و کتاب از بیت‌المال به نزدیکان و اطرافیان در این دوره کاری عادی بود. این نحوهٔ زندگی مردم ثروتمند و حکومتیان در نظر مسلمانان واقعی و دردمند مخالف آیین اسلام و سنت پیامبر بود. به تدریج گروهی از اینان به عنوان اعتراض از میان مردم کناره گرفتند و زندگی زاهدانه را برگزیدند. اینان زندگی یاران فقیر پیامبر را که اصطلاحاً به آنها **اصحاب صُفّه** می‌گفتند، آرمان خود قرار دادند و مردم را نیز به دوری از تجملات دنیایی و توجه به آخرت و مرگ دعوت می‌کردند. با گذشت سال‌ها از این شیوهٔ زندگی معترضانه، تعداد زاهدان و گوشه‌گیران از جامعه و تجملات دنیا در جامعهٔ اسلامی افزایش پیدا کرد و در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی زاهدان و عابدان گوشه‌نشین فراوانی پیدا شدند. تا قرن دوم هجری این افراد با نام **زاهد** معروف بودند اما بعدها که دارای رسم و آیین‌های مخصوصی هم شده بودند و به لباس‌های کهنه و سر و موی ژولیده و تکیده شناخته می‌شدند، به **صوفی** معروف شدند. از اواخر قرن دوم تعداد زاهدان و صوفیان در سرزمین‌های اسلامی به شدت افزایش یافت و از این‌پس علاوه بر داشتن آداب و آیین‌های خاص، مراکز تجمع خاصی نیز به نام **خانقاه** برای خود تأسیس کردند و از شام تا خراسان پراکنده شدند. در سده‌های اول و دوم هجری بن‌مایه‌های اصلی زهد و عبادت بسیاری از زاهدان و صوفیان ترس از خدا، ترس از گرفتار شدن در آتش جهنم و طمع رسیدن به بهشت و بهره‌مندی از نعمت‌های جاویدان آن بود. شعار و رفتار اصلی صوفیان نخستین که بیشترشان زاهدان روزگار خود بودند، **پشت پا زدن به دنیا و نعمت‌های آن و روی گردانی از دنیا** بود. تمام همت آنان صرف این می‌شد که فرمان‌های الهی را موبه‌مو اجرا کنند، اعمال و عبادات را به بهترین کیفیت انجام دهند تا به پاداش اخروی که همان بهشت نعیم بود، دست یابند. از انجام گناهان و مکروهات خودداری کنند تا از عذاب دوزخ در امان باشند. به عبارتی دیگر دو ستون اصلی زهد و تصوف اولیه ترک دنیا

و شوق بهشت بوده است.

از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری تحول بزرگ و مهمی در تصوف و عرفان اسلامی پدید آمد و آن، تغییر در تعبیری بود که نسبت رابطه انسان با خدا را بیان می‌کرد. به تدریج گروه دیگری از عارفان و صوفیان با توجه به آیات قرآن و احادیثی چون: «... يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ = خدا ایشان را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست می‌دارند.» (سوره مائده، آیه ۵۴)، «كُنْتُ كَنزًا مَخْفِيًا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ = من گنجی پنهان بودم. خواستم تا شناخته شوم پس مردم را آفریدم تا شناخته شوم.» (حدیث قدسی)، توجه دیگران را به این نکته جلب کردند که میان انسان و خدا احساس ترس نقش کمرنگ‌تری از شوق و علاقه دارد و بر این اساس اصطلاح **مَحَبَّت** را پیشنهاد کردند. از نظر اینان رابطه انسان با خدا رابطه دوستانه و ارتباط محبوب با حبيب و عاشق با معشوق است. این گروه از عارفان و صوفیان به چیزی فراتر از بهشت و دوزخ می‌اندیشیدند و آن رسیدن به جوار پروردگار و محبوب بود. تمام آرزوی اینان رسیدن به محبوب و معشوق بود نه بهشت. این تفکر از اعتقاد اینان به توحید سرچشمه می‌گرفت که همانا شناخت خدا و رسیدن به جوار قرب او بود. از این پس شوق دیدار محبوب جایگزین اشتیاق رسیدن به بهشت گردید و رابطه دوستانه انسان با خدا جایگزین رابطه غلام و سلطان شد. این طایفه معتقد بودند که زهد خشک و عبادت بدون عشق مرکبی بسیار کندرو و ناکارآمد است و در مقابل عشق مانند پرنده‌ای تیزپرواز و مرکبی راهوار است که انسان را بسیار سریع‌تر از حد تصور می‌تواند به منزلگاه معبود و معشوق برساند.

**«زاهد با ترس می‌تازد به پا عاشقان پُرآن‌تر از برق و هوا.»**

(مثنوی مولوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۹۲)

### سرچشمه‌های فکری عرفان و تصوف اسلامی:

منابع و آبشخورهای فکری و نظری عرفان را می‌توان به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم کرد:  
**الف. منابع درونی عرفان اسلامی:** قرآن کریم و مبانی دین اسلام را می‌توان عمده‌ترین سرچشمه آموزه‌های عرفان و تصوف به شمار آورد. در قرآن کریم آیاتی هست که انسان را به ترک دنیا و چشم‌پوشی از لذت‌های آن ترغیب می‌کند، جهان را ناپایدار و بی‌ارزش می‌داند و مومنان را از سرگرم شدن به آن برحذر می‌دارد. آیاتی نیز وجود دارد که خدا را محیط بر جهان می‌داند و انسان را تشویق می‌کند که در همه حال او را عبادت کند و درباره خلقتش تفکر کند. خدا را نور روشنی بخش آسمان‌ها



و زمین معرفی کرده، و نیز بارها تأکید شده که بازگشت همه به خداست:

«اعلموا أنّما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم... = بدانید که زندگی دنیا بازیچه و

سرگرمی و زیور و بالیدن در میان خودتان است...» (سوره حدید، ۲۰)

«الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات

و الأرض... = (خردورزان) کسانی‌اند که خدای را ایستاده و نشسته و خفته بر پهلویشان یاد می‌کنند و

در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند...» (آل عمران، ۱۹۱)

«و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله... = خاور و باختر برای خداست. به هر طرف

که رو کنید، خدا همان طرف است...» (بقره، ۱۱۵)

«الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوه فیها مصباح، المصباح فی زجابه، الزجابه کاتبها

کوکب دری یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه... = خداوند فروغ آسمان‌ها و زمین

است. داستان فروغش مانند چراغدانی است که در آن چراغی است. چراغ در آبگینه‌ای و آبگینه چون

ستاره‌ای تابان است که از روغن درختی خجسته می‌افروزندش، از درخت زیتونی که نه خاوری است

و نه باختری...» (نور، ۳۵)

«من عرف نفسه فقد عرف ربه = آن که خود را شناخت، خدایش را شناخته است.» (حدیث منسوب

به پیامبر (ص) یا امام علی (ع))، (کشف‌المحجوب، ۲۴۷)

«أنا عند المنکسره قلوبهم لأجلی = من نزد کسانی هستم که دل‌هایشان برای من شکسته است.»

(حدیث قدسی، از کشف‌الاسرار میبدی، ۲۸۳/۹)

«الفقر فخری و به افتخر علی سایر الانبیاء و المرسلین = فقر مایه مباهات من است که بدان بر

دیگر پیامبران فخر می‌فروشم.» (حدیث منسوب به پیامبر اکرم (ص) از مناقب‌العارفین افلاکی، ۱۰۳۷)

«لا یسعی ارضی و لا سمائی و لكن وسعی قلب عبدی المؤمن = زمین و آسمان گنجایش آن

را ندارد که مرا جای دهد و لکن من در دل بنده مؤمنم جای می‌گیرم.» (حدیث قدسی، از تمهیدات

عین‌القضات، ۲۴)

«كنت كنزاً مخفياً، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف. = من گنجی مخفی بودم، دوست

داشتم که شناخته شوم، بنابراین خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.» (حدیث قدسی، از کشف‌الاسرار میبدی،

(۴۷۹/۶)

ب. منابع بیرونی عرفان اسلامی: گذشته از قرآن و روش زندگی پیامبر اسلام، عرفان و تصوف

اسلامی از چند آیین، دین، مکتب و تفکر دیگر بهره‌مند و متأثر بوده است:

۱ - دین مسیحیت و اعمال راهبان مسیحی، افکار بودایی، هندی و ایرانی بر روحیه ترک دنیا و زهد و ریاضت‌طلبی عارفان و صوفیان مسلمان مؤثر بوده‌اند. تأسیس رباطها و خانقاه‌ها در جامعه اسلامی نمونه‌هایی از تأثیرپذیری از آیین‌های یادشده است.

۲ - فلسفه یونان به ویژه نوافلاطونی که خود ترکیبی از فلسفه یونان قدیم و مشرق زمین به ویژه ایران باستان بود، باعث شد که تصوف اسلامی (با اینکه شدیداً مخالف فلسفه و فکر فلسفی بوده است) رنگ فلسفی به خود بگیرد و برای اثبات طریقت خود و دفاع از خود در برابر متکلمان و فقیهان به استدلال و فلسفه روی بیاورد. مباحثی مانند حلول و وحدت وجود که در عرفان اسلامی مطرح هستند، نمونه‌هایی از تأثیرگذاری آیین‌های هند قدیم و یونان باستان بر عارفان مسلمان است: «اساس این تفکر، یعنی وحدت وجود، از فلوطین (۲۷۰ م) شاگرد آمونیوس ساکاس (۲۴۱ م)، یکی از بزرگان حکما (فیلسوفان) است که از مسیحیت اعراض کرد و طریقه افلاطونیان جدید را که التقاطی از فلسفه ماورای طبیعی افلاطون و اخلاقیات و وحدت وجود رواقیون و اصول ادیان و تصوف شرقی است، تأسیس کرد و از خود نیز بر آنها مطالبی افزود. در حقیقت این مذهب از دو عنصر که دین و فلسفه باشد ترکیب شده بود و پیروان آن نیز فیلسوفان متدین یا دین‌داران فیلسوف بودند و همین فلسفه است که بالاخره یک جهتی شده، یعنی عنصر دین در آن غلبه یافته و به نام فلسفه کنیسه و مسیحیت و یا در میان مسلمین به نام علم کلام و حکمت اشراق، شیوع کامل یافته است.» (قاسم غنی، تاریخ تصوف در اسلام، ۱۰۴/۲)

**تکمله:** «حقیقت آن است که تصوف جریان فکری واحدی نیست. مجموع جریان‌های گوناگون است. ناچار سرچشمه آن همه را نمی‌توان با یک عبارت بیان کرد. در تصوف اسلامی مبادی و اصولی هست که با پاره‌ای از افکار و عقاید غیر اسلامی مناسباتی دارد و شاید از بعضی از آنها نیز متأثر باشد. لیکن هیچ‌یک از این موارد شباهت منشأ تصوف را بیان نمی‌کند. ... تصوف اسلامی در عین شباهت بارزی که با مذاهب گوناگون غیر اسلامی دارد، نه پدید آورده هیچ‌یک از آنهاست و نه مجموع همه آنها. چیزی است مستقل که منشأ واقعی آن اسلام و قرآن است و شک نیست که بدون اسلام و قرآن، از جمع مجموع این عناصر غیر اسلامی ممکن نبود چنین نتیجه‌ای حاصل آید.» (زرین کوب، ارزش میراث



## شعر فارسی و عرفان و تصوف

بزرگان و مشایخ عرفان و تصوف تا اواخر قرن چهارم هجری برای تبیین مواضع و مبانی اندیشه خود از نثر کمک گرفته‌اند. این انتخاب بنا به مقتضیات زمان و رواج و ضرورت برپایی مجالس مناظره و مباحثه در میان بزرگان هر قوم و علمای هر مکتب بود که در سراسر سرزمین‌های اسلامی برگزار می‌شد. بزرگان و دانشمندان عرفان و تصوف در این دوره سرگرم بحث و مناظره درباره مسائل چون: تبیین اعمال صوفیانه و سیر و سلوک و میزان مطابقت آن‌ها با شریعت، مسئله خلقت و حقیقت خدا، ذات و صفات خدا، مسئله وحدت وجود، نفس و عقل و دیگر مباحث با فلاسفه، متکلمان، فقیهان سنتی، و... بودند. گفتگو و مکاتبه در این‌گونه مباحث نیازمند زبان نثر بود چرا که دقت و ظرافت و روشنی و روان بودن نوشته اهمیت فراوانی داشت. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به دو علت عمده شعر وارد مجالس و نوشته‌های صوفیانه و عارفانه شد و به تدریج زبان غالب در میان این طایفه شد:

الف. مهم‌ترین آموزه و محور تفکرات صوفیه عشق و محبت بوده است. عشق با وجد و شور و ذوق همراه است، پس عارفان و صوفیان برای ابراز عشق و بیان احساسات و عواطف و شور و شوق خود نیازمند بهره‌گیری از شعر و تخیل شاعرانه بودند. گسترش و اعتلای شعر غنایی به ویژه غزل فارسی از قرن پنجم به بعد گویای این مدعاست.

ب. از قرن چهارم شاهد گسترش و رواج عرفان و تصوف در جامعه مسلمانان به ویژه ایرانیان هستیم. مشایخ و بزرگان این مکتب در میان مردم فرودست می‌زیستند و افکار و آموزه‌های خود را میان آنان تبلیغ می‌کردند. بیشترین پیروان و کسانی که پای مجالس وعظ و ارشاد آن‌ها می‌نشستند، مردم عادی، اهل بازار و اهل فن و صنعت بودند؛ بنابراین لازم بود که اهل عرفان و تصوف سخنان خود را با زبانی ساده‌تر و درعین حال جذاب‌تر بیان کنند تا به فهم عوام نزدیک‌تر باشد. به همین علت مواظب خود را به امثال و حکم، حکایت‌های آموزنده، اشعار موردپسند و قابل فهم این مردم آراسته می‌کردند.

نمونه برجسته و درخشان در این زمینه عارف بزرگ، شیخ ابوسعید ابوالخیر (درگذشته ۴۴۰ هـ)، است. این عارف و صوفی پرشور اولین کسی بود که در مجالس خود، چه آنهایی که در خانقاه خود و چه آنهایی که در جاهای دیگر برگزار می‌کرد، سخنان و آموزه‌های خود را به زیور اشعاری در قالب رباعی می‌آراست و با اهمیتی که به شعر و سرود و سماع و رقص صوفیانه می‌داد، توانست مجالس



خود را پررونق و باشکوه کند و حاضران و مخاطبان و پیروان بسیاری به دور خود گردآورد. در کتاب‌هایی چون «اسرارالتوحید» و «حالات و سخنان ابوسعید» حکایت‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد شیخ ابوسعید مجالس خود را با نقل اشعار دل‌نشین و برانگیزاننده و با سماع شورانگیز برگزار می‌کرد تا روزبه‌روز بر تعداد مخاطبان و پیروانش افزوده می‌شد.

### تأثیر متقابل عرفان و تصوف و شعر فارسی

شعر فارسی از قرن چهارم و از مجالس وعظ ابوسعید ابوالخیر به تدریج در خدمت عارفان و صوفیان درآمد تا اینکه در قرن ششم سنایی غزنوی (م ۵۳۵ هـ) به طور رسمی و گسترده مباحث و آموزه‌های عرفانی را وارد شعر فارسی کرد و پس از او شاعران عارف و عارفان شاعری چون عطار، عراقی، مولوی، سعدی، شبستری و بسیاری دیگر، این کار را به اوج کمال رسانیدند. تأثیری که شعر و تصوف بر هم گذاشتند، از چند جنبه قابل بررسی است:

۱. **گسترش جغرافیایی نفوذ زبان فارسی:** با فراگیر شدن عرفان و تصوف در میان ایرانیان به ویژه مردم کوچه و بازار و گسترش جغرافیایی آن، اشعار فارسی که دربردارنده آموزه‌ها و مطالب عرفانی بود، به دورترین خانقاه‌ها و زوایه‌ها که در شهرها و روستاهای دور و نزدیک پراکنده بودند، رسید و سالکان و پیروان تصوف و علاقه‌مندان به آن، به سرودن و حفظ این‌گونه اشعار پرداختند. در نتیجه شعر فارسی در همه مناطق گسترش یافت و از محافل سنتی و رسمی مانند دربارها، به میان مردم کوچه و بازار و خانقاه‌ها و مساجد منتقل شد.

۲. **تنوع بیشتر موضوعات شعر فارسی:** مهم‌ترین و محوری‌ترین موضوعی که عارفان و صوفیان از آن دم می‌زدند، عشق و محبت بود، بنابراین زمانی که اینان شعر فارسی را برای بیان مقاصد خود برگزیدند، عشق به مهم‌ترین موضوع و پرکاربردترین مضمون اشعار عارفانه تبدیل شد و موضوعاتی مانند معرفت الهی، تعلیمات صوفیانه، تفسیر و تأویل آیات و احادیث بزرگان، به مضمون‌ها و موضوعات شعر فارسی افزوده، و مایه توانگری و توانمندی هرچه بیشتر شعر فارسی شد.

۳. **رواج شعر فارسی در میان توده مردم:** از زمانی که شعر به عنوان ابزاری قدرتمند در اختیار عارفان و تصوف قرار گرفت، عارفان شاعر کوشیدند آموزه‌های پیچیده و دشوار عرفانی را در قالب‌های موزون و خوش‌آهنگ شعری بریزند. این کار علاوه بر اینکه یادگیری آنها را برای مخاطبان آسان می‌نمود، بنا به خاصیت شعر و علاقه‌مندی تاریخی ایرانیان به شعر و شاعری، باعث شد بسیاری از

مخاطبان و علاقه‌مندان بی‌آنکه نیازی به نوشتار و دفتر و قلم باشد به سادگی هر چه تمام‌تر به حفظ اشعار بپردازند و در نتیجه این مطالب در اعماقِ ذهن و وجودشان جای‌گیر شود.

۴. استفاده عارفان از استعارات و کنایات ادبی: همان‌گونه که در ادامه نوشتار خواهد آمد، رازداری و پوشیده‌گویی به منظور در امان ماندن از طعنه‌ها و دشمنی‌های منتقدان و مخالفان، از مؤلفه‌های مهم عرفان و تصوف است. به همین منظور نظام اصطلاح‌سازی عرفان و تصوف از استعارات، کنایات، تعبیرات و نمادهای شعر فارسی بهره فراوانی برده است. همان‌گونه که خواهد آمد، این اصطلاحات در میان اهل تصوف و عرفان جایگاه ویژه‌ای دارند. شاعران عارف برای توصیف زیبایی و جمال و کمال محبوب ازلی خود، که به آسانی وصف شدنی نیست و در قالب واژه‌ها و عبارات نمی‌گنجد، از اصطلاحات و تعبیراتی بهره برده‌اند که پیش از آن شاعران پارسی‌گوی در توصیف زیبایی‌ها و برتری‌های معشوق زمینی یا ممدوح خود به کار برده بودند. با این روش عارفان شاعر، هم آموزه‌های خود را بیان می‌کردند و هم از خطرات احتمالی در امان می‌ماندند.

### اصطلاح (Idiom)

اصطلاح در لغت به معنای با هم صلح کردن است، و به واژه یا لفظی گفته می‌شود که در میان گروهی خاص، و در علوم و فنون گوناگون تعریف و کاربرد معینی دارد. اصطلاح کلمه‌ای است که از معنای لغوی خود بر اساس مناسبت یا مشابهتی برای رساندن معنای دیگری انتقال یافته باشد و یا اینکه گروهی از همان ابتدا آن را برای معنای خاص خود وضع کرده باشند. استفاده از اصطلاحات خاص در تمام رشته‌های علمی، امری رایج است و به رشته‌ای خاص تعلق ندارد. هریک از شاخه‌های درخت تنومند و پر بار علم و دانش، اصطلاحات و تعبیراتی مخصوص به خود دارد که به نوعی زبان آن شاخه از دانش به شمار می‌رود و درک درست اصطلاحات هر دانشی کلید فهم آن است.

تفاوت اصطلاح با واژه این است که دامنه معنایی و کاربردی اصطلاح ویژه است، یعنی در میان گروهی خاص استفاده می‌شود، در حالی که واژه‌ها را همه مردم به کار می‌برند. دکتر سید جعفر سجادی در تعریف اصطلاح می‌گوید: «آنچه در عرف اهل علوم و فنون اصطلاح خوانده می‌شود، واژه‌ها و تعبیر خاصی است که برای افاده معنای خاص وضع شده یا در اثر کثرت کاربرد در هر علم و فن، به تدریج معنای خاصی از آن اراده شده و حالت اصطلاحی یافته است. مفاهیم اصطلاحی نیز مانند مفاهیم لغوی کلمات یا تعیینی است یعنی با قصد و اراده وضع می‌شود و یا تعیینی است یعنی واژه‌ای

به تدریج معنای لغوی و مطابقی خود را از دست می‌دهد و در یک علم جنبه اصطلاحی می‌یابد. البته معنای اصطلاحی واژه عموماً با معنای لغوی آن متناسب است.» (فرهنگ تعبیرات و اصطلاحات عرفانی، ۷).

## اصطلاحات عرفانی

هر رشته‌ای از معارف و دانش‌های بشری دارای زبانی خاص و فکر و پیامی است که در ورای آن قرار دارد. اگر زبان وسیله‌ای کامل و بی‌نقص برای بیان افکار بود، خواننده می‌توانست از طریق واژه‌ها و بدون هیچ ابهامی به معنی و پیام موردنظر صاحب اثر پی ببرد و نویسنده نیز قادر بود از طریق واژه‌ها هر معنا و پیامی را منتقل کند، اما حقیقت این است که زبان معمول و رایج، برای بیان معانی ظاهری و محسوس وضع شده و هر اندیشه‌ای که با اندیشه‌های عادی متفاوت باشد به ناچار باید واژگان خاص خود را داشته باشد.

زبان عرفان و تصوف به تبعیت از ماهیت آن، ویژگی‌ها و مؤلفه‌هایی نظیر: رازواری، پوشیده‌گویی، قابل تأویل بودن و... دارد که باعث شده تا آثار عرفانی، سرشار از راز و رمز، کنایه، صور خیال، نمادپردازی، اصطلاحات و تعبیرات پیچیده باشد. عین‌القضات همدانی در همین باره می‌گوید: «چون قومی علی‌الخصوص در کاری از کارها که پوشیده بود از عموم، خوض کردند، ایشان را لابد حاجت افتاد که وضع اسامی کنند برای مسمیاتی که ایشان می‌دیدند و از دیگران پوشیده بود و هیچ قومی نیستند که ایشان را به وضع اسامی مخصوص (= اصطلاح) که به صناعت ایشان تعلق دارد، حاجت نیفتند.» (نامه‌های عین‌القضات، ۱/ ۱۵۲)

«چون موضوع معرفت صوفیانه، امور خارج از دایره محسوسات و قلمرو عقل است و واسطه رسیدن به این معرفت، دل یا روح یا نفس انسانی است که خود این دل و روح و نفس نیز بیرون از دایره درک حس و عقل است، بنابراین معرفت، صاحب‌دل را وقتی حاصل می‌شود که وی از طریق ریاضت و مجاهدت به مرحله تعطیل حواس و یا کشف حجاب حسی رسیده باشد. چنین تجربه‌ای، شخصی و عاطفی و باطنی است و بیان آن بسیار دشوار است و جز از طریق رمز و اشاره ممکن نیست، چراکه در این حال صوفی مجبور است این تجربه شخصی و غیر حسی را با کلماتی بیان کند که مولود تجربه‌های حسی و مناسب ادای معانی محدود و عمومی است و چاره استفاده از آنها در بیان صوفیانه، رمزآمیز کردن آنهاست.» (پورنامداریان، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی: ۴۳)

اینکه عرفا و متصوفه در آثار خود از رمز و ایما استفاده کرده و تعبیرات و اصطلاحات گوناگون به



کار برده‌اند، به ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مهم عرفان برمی‌گردد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. **اظهار و کتمان:** آموزه‌ها و تجربه‌های عرفانی، هم باید برای سالکان و علاقه‌مندان گفته شود و هم از بیگانگان و مخالفان پوشیده بماند، بنابراین بهترین راه این است که این سخنان با رمز و ایما و در قالب اصطلاحات خاص بیان گردد. «مراد از وضع عبارت دو چیز باشد: یکی حُسنِ تفهیم و تسهیلِ غوامض را تا به فهم مرید نزدیک‌تر باشد و دیگر کتمانِ سرّ را از کسانی که اهل آن علم نباشند... پس این طایفه را نیز الفاظ موضوع است مر کمون و ظهور (= پنهانی و پدیدایی) سخن خود را تا اندر طریقتِ خود بدان تصرف کنند و آن را که خواهند باز نمایند و از آن که خواهند بیوشانند.» (کشف‌المحجوب، ۵۳۹-۵۴۰)

خود تو در ضمنِ حکایت گوش دار  
گفته آید در حدیثِ دیگران.  
(مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۱۳۵-۱۳۶)

«گفتمش پوشیده خوش‌تر سرّ یار  
خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران

۲. **دفع ضرر:** بیان و انتقال آموزه‌ها و تجربه‌های عرفانی برای مخاطبانی که ظرفیت‌ها، گرایش‌ها و بینش‌های مختلف و گاه متناقضی دارند، موجب سوءتفاهم می‌شود و برای عارف و صوفی مشکلاتی به بار می‌آورد؛ پس استفاده از اصطلاحات خاص و رمزگونه راهی مناسب برای پیش‌گیری از چنین مسائلی است. «هر دانایی که در معانی را بی صدف‌های صورت ظاهر گردانید، زحمات بسیار به وی رسید.» (نسفی، کشف‌الحقائق، ۱۰)

۳. **زبان خاص:** عرفان و تصوف به عنوان یک مکتب فکری، با بهره‌گیری از اصطلاحات و تعبیرات خاص و استفاده از رمز و استعاره و ایما و اشاره به عنوان وسیله‌ای برای سخن گفتن با مخاطبش، زبانی مخصوص به خود پدید آورده است:

مست خوانندشان و گه هشیار  
وز مَخ و دیر و شاهد و زَنار  
که به ایما کنند گاه اظهار  
که همین است سرّ آن اسرار.  
(دیوان هاتف، ۱۹)

«هاتف، اربابِ معرفت که گهی  
از می و بزم و ساقی و مطرب  
قصد ایشان نهفته اسراری ست  
گر بری پی به رازشان، دانی

۴. **غیرت صوفیانه و عارفانه:** برخی از عارفان و صوفیان معتقدند که غیرتِ عارف و صوفی اجازه نمی‌دهد که اسرارِ الهی بی‌پرده بر سر زبان‌ها بیفتد. پس استفاده از اصطلاحات مناسب برای پوشاندن

اسرار ضروری است. «این مَخْدَرَةُ غیب را پیش از این هیچ مشاطه‌ای از انبیا و اولیا، نقابِ عَزَّت از رخساره برنینداخته است، و همواره او را در قبابِ غیرت و اَسْتارِ غبِطت، متواری داشته‌اند تا دیده نامحرمان اغیار بر کمال جمال او نیفتد و چشم‌زده هر اهل و نااهل نگردد.» (نجم دایه، مرصادالعباد، ۱۱۸)

۵. **تنگی عرصه سخن:** «از علل مهم وضع تعابیر و اصطلاحات خاص از سوی عرفا این بوده که آنان عرصه سخن و لفظ (واژه) را آن قدر وسیع نمی‌دیدند که گنجایش معانی بلند عرفانی را داشته باشد، پس مجبور بودند از اصطلاحات خاص خود استفاده کنند تا از ظرفیت بالای آن برای تفهیم سخن خود بهره برند.» (فولادی، زبان عرفان، ۱۸۰ و ۱۸۱)

«عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی فراخ است. از سخن پیش‌تر آی تا فراخی معنی بینی.» (مقالات شمس، ۳۵).

ز آن پیمبر گفت: قَدْ كَلَّ اللسانُ  
لفظ در معنی همیشه نارسان

(مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱۳)

### استعاره (Metaphor)

«استعاره در لغت به معنی به عاریت گرفتن و خواستن، و یکی از انواع مجاز، و یکی از راهکارهای تصویرگری شاعرانه است. اساس این نوع مجاز بر جایگزینی هویت عاریه‌ای به جای هویت حقیقی شیء یا پدیده یا مفهومی خاص و همانندسازی موقتی استوار است. استعاره در حد فاصل تشبیه و نماد قرار دارد. شباهت آن با تشبیه در این است که هر دو بر پیوند میان دو موضوع متفاوت به واسطه یک ویژگی مشترک اتکا دارند. تفاوت آنها هم در این است که تشبیه ناظر و آگاه به قیاس بین دو موضوع از نوع همانندسازی است، اما استعاره چنین نیست، یعنی مفهومی یا چیزی موقتاً هویت اصلی خود را از دست می‌دهد و با کسب هویت دیگری جایگزین آن می‌شود.» (فرهنگ اصطلاحات ادبی، ۲۸)

### نماد (سمبل Symbol)

«نماد در لغت به معنای نمود، نما و نماینده است و در برابر واژه فرنگی symbol می‌آید که از ریشه کلمه یونانی symbolon به معنی علامت، نشانه و اثر است. نماد، شیء بی‌جان یا موجودی جاندار است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش. در ادبیات نماد یکی از شگردها و ترفندهای تصویرگری و از جمله امور حوزه بیان است. نمادهای ادبی بیش از آنکه از حوزه‌های دیگر تقلید شده باشند، زائیده ذهن خلاق نویسنده و شاعر است. حتی چنانچه نماد از جای دیگر وام



گرفته شده باشد، بنا به شرایطِ اثر تغییر می‌کند و نقشِ تازه‌ای به خود می‌گیرد. نماد با استعاره دو تفاوت دارند: نخست، در استعاره مستعار یا بردار جانشین مستعارمنه یا هدف می‌شود و هویتِ خود را از دست می‌دهد، ولی نماد علاوه بر حفظِ هویتِ خود بر مفهومی فراتر از وجودِ واقعی‌اش به کار می‌رود. دوم، استعاره نیاز به محیطِ پیرامون ندارد، حتی یک عبارت دو کلمه‌ای می‌تواند استعاره باشد، مانند «گل خندید»، اما نماد نیاز به محیطی دارد که در آن از رهگذرِ تکرارهای معنی‌دار شکوفا شود. نمادهای عرفانی از نوع نمادهای عمومی یا قراردادی هستند که به سببِ تکرار دلالتِ آنها صریح و روشن است.» (همان، ۴۹۹ - ۵۰۱)

### نظام اصطلاح‌سازی عرفان و تصوف

عارفان و صوفیان، برای بیانِ بهترِ مقصودِ خود و رعایتِ اصلِ رازداری و پرده‌پوشی، و نیز بهره بردنِ بیشتر از ظرفیتِ واژه‌ها و عبارات، نظامِ اصطلاحِ پردازشیِ خود را بنیان گذاشتند. اینان علاوه بر اینکه خود به وضع اصطلاحات و تعبیراتِ تازه پرداختند، بسیاری از اصطلاحات را از قرآن و منابع دینی اخذ کردند. مانند «امانت، بسط، توحید، توکل، حج، زکات، قبض، شکر، صبر، فنا و بقا ... احسان، تواضع، صداقت، فتوت، مروّت و ...». در این زمینه دست به تأویل کلمات قرآنی نیز زدند. مانند تأویل «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ =» (سوره طه، ۱۲)، به اینکه انسان برای رسیدن به خدا باید از همه داشته‌ها و دل‌بستگی‌هایش برهنه و عاری شود.

اصطلاحاتی مانند «اضداد، اکسیر، الوهیت، جبروت، جوهر، روح، علّت، عناصر اربعه، کیمیا، لوح محفوظ، ناسوت و لاهوت، و...» را از فلسفه گرفتند و نیز اصطلاحات وحدت و وحدت وجود که ریشه آنها به فلسفه مشرق زمین و یونان باستان برمی‌گردد.

اصطلاحاتی مانند «ابلیس، اختیار، امام، سبع المثنائی، صراط، عرش، عصمت، قیامت، مومن، و ...» را از علم کلام به وام گرفتند؛ صفات جمالی و جلالی را در برابر اصطلاحات کلامی صفات ثبوتی و سلبی ایجاد کردند. همچنین اصطلاح تجلی را در برابر علّیت فلسفی و خلقت کلامی ساختند.

هم‌چنین بخشی از اصطلاحات را از فرهنگ‌عامه و اصطلاحاتِ پرکاربردِ مردم وام گرفتند. مانند اصطلاحاتِ «چوگان، افتادگی، آشتی، روز و شب و فصل‌های سال، ماجرا گفتن، زنبیل گرداندن، آداب سفره، سیمرغ، غیبت کردن، یاجوج و ماجوج، دجال، نکیر و منکر، جابلقا و جابلسا، وطن و ...»

و سرانجام بسیاری از اصطلاحاتِ شعر و ادبِ فارسی، کنایه‌ها، نمادها و استعاراتِ ادبی را استخدام